



ماجرای فدک

تهیه و تنظیم:

واحد تحقیق و پژوهش مؤسسه فرهنگی میقات القرآن

ناشر:

مؤسسه فرهنگی میقات القرآن

نشانی: تهران، میدان قزوین، خیابان قزوین شرقی، خیابان شهید جوادیان، شماره ۱۶۷

تلفن: ۰۲۱۵۵۳۹۰۱۴۴ - ۰۲۱۵۵۳۷۰۵۱۷

چاپخانه: مؤسسه چاپ الهادی (قم) تلفن: ۰۲۵۱۶۶۵۱۱۳۱

سوالی از جانب وایمت در رابط با فدک.....	۳
مسئله ارث و فدک.....	۴
مشخصات فدک.....	۵
چرا پیامبر ﷺ فدک را به دختر خود بخشید؟.....	۶
ویرگی دیگر فدک.....	۸
دلایل تصرف فدک توسط خلفا.....	۹
اعتراضات صدیقه طاهره فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> به ابوبکر.....	۱۲
شکست منطق ابوبکر در برابر منطق امیر مؤمنان علی <small>علیه السلام</small>	۱۵
مسئله وراثت فرزندان پیامبران از دیدگاه قرآن کریم.....	۱۸
توضیحی پیرامون احادیث مطرح شده در رابط با ارث بردن از پیامبر.....	۲۰

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در رابطه با فدک و مسائل پیرامون آن مباحث و سوالاتی مطرح شده که برای شروع این موضوع ابتدا یکی از سوالاتی را که در رابطه با فدک وجود داشته مطرح کرده و پاسخ داده ، سپس جنبه های دیگر موضوع را پیگیری می نماییم.

سؤالی که وهابیت آن را مطرح می کند چنین است:

اگر حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) زمین فدک را از پیامبر به ارث برده پس چرا در کتاب های الکافی و تهذیب الاحکام روایت شده که زنان، زمین را از مردان به ارث نمی برند؟ در پاسخ به سوال فوق ابتدا مطالب و سوالاتی که در متن اشکال آمده را بررسی کرده و سپس بحثی اجمالی و مهم پیرامون فدک و تحلیل مسائل و وقایع پیرامون آن، که می تواند کمک شایانی به روشن نمودن حقایق کند را طرح می کنیم.

در سؤال مورد نظر از احادیث کتب شیعه مانند فروع کافی، اصول کافی و تهذیب الاحکام استفاده شده و سؤال کننده از کتب فوق به نفع عقائد خود استفاده نماید. گواه این مطلب آن است که:

اولاً: اگرچه احادیثی که در سوال فوق استفاده شده در کتب مورد نظر وجود داشته اما احادیث ماقبل و مابعدی دارد که تبیین کننده و روشن کننده مطلب است ولی سؤال کننده از تمامی آنان صرف نظر کرده تا مطلب را آن طور که خود می خواهد اثبات نماید. ثانیاً: مباحثی که در کتب حدیثی فوق مورد بررسی قرار گرفته حاکی از آن است که زن از شوهر خود زمین را به ارث نمی برد، نه دختر و یا خواهر یک شخص! در حالی که سؤال کننده این مطلب را به طور مطلق به زنان نسبت داده و این طور وانمود می کند که همه زنان(خواه همسر یک مرد یا دختر او یا خواهر او باشد) از زمین ارثی نمی برند و حقوقی ندارند.

نتیجه این که احادیثی که پیرامون ارث زنان در کتب فوق مطرح شده مربوط به (ماترک زوجه) یعنی آنچه شوهر برای همسر خود به ارث می گذارد می باشد نه همه زنان (یعنی دختر یک شخص یا خواهر او). پس دختر یا خواهر یک فرد پس از مرگ او بنابر اولویت از او ارث می برند و سنی و شیعه این مطلب را قبول دارند چرا که قرآن کریم آن را تأیید می نماید. اما موضوعی را که سؤال کننده خواسته از ارائه ناقص این مطالب استفاده کند آن است که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از پدر خود، پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله ارثی نمی برد. و آن ارثی که در این سؤال از آن صحبت شده، زمین فدک است. موضوعی که در ابتدا به نظر می رسد باید روشن و واضح شود آن است که بدانیم آیا فدک را باید از قاعده ی ارث پیگیری نمود و روی آن بحث کرد یا خارج از این قاعده است؟

به عبارت دیگر باید دید فدک ارثیه حضرت زهرا علیها السلام بوده یا در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایشان مالک حقیقی آن بوده اند؟

چرا که بحث در رابطه با مالکیت حقیقی آن خارج از مسئله ارث است.

عموم محدثان و مفسران شیعه و گروهی از دانشمندان سنی می نویسند:

وقتی آیه «وَاتِ ذَالْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ» (یعنی حق خویشاوندان و مساکین و در راه ماندگان را بپرداز) ^۱ نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله دختر خود حضرت فاطمه علیها السلام را خواست و فدک را به وی واگذار کرد. ^۲

متن این حدیث چنین است:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «وَاتِ ذَالْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»

دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَاطِمَةَ فَأَعْطَاهَا فَدَكَ

۱-سوره اسراء آیه ۲۶

۲-مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۱۱؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۶۸؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۷ کنز العمال، ج ۲، ص ۱۵۷،

فتوح البلدان، ص ۴۶؛ معجم البلدان ج ۴، ص ۲۴۰

ناقل این مطلب ابوسعید خدری یکی از صحابه بزرگ رسول اکرم ﷺ است. کلیه مفسران شیعه و سنی قبول دارند که آیه در حق نزدیکان و خویشاوندان پیامبر ﷺ نازل شده است و دختر آن حضرت بهترین مصداق برای «ذَا الْقُرْبَى» است.

خلاصه ی گفتار آن که آیه در حق حضرت زهرا علیها السلام و فرزندان وی نازل شده و مورد اتفاق مسلمانان است ولی این مطلب که هنگام نزول این آیه پیامبر ﷺ فدک را به دختر گرامی خود بخشید مورد اتفاق دانشمندان شیعه و برخی از دانشمندان سنی است. در نتیجه می توان گفت مسئله فدک و قضاوت در مورد آن از قواعد و قوانین ارث خارج بوده و این زمین در زمان حیات پیامبر ﷺ به حضرت زهرا علیها السلام بخشیده شده و ایشان مالک آن بوده اند.

فلذا اصولاً ارث نبوده تا به آن حضرت برسد یا نرسد!! از طرفی دیگر اگر بر فرض محال فدک را ارثیه هم بدانیم همان طور که گفتیم حضرت زهرا علیها السلام همسر پیامبر اکرم ﷺ نبوده اند که طبق حدیث فوق زمین را از پیامبر ﷺ ارث نبرند بلکه آن حضرت دختر گرامی پیامبر ﷺ بوده اند و به اعتقاد شیعه و سنی دختر از پدر ارث می برد.

پس سوال کننده با حقه بازی تمام خواسته فدک را ارثیه معرفی کند و سپس هر طور می خواهد راجع به آن قضاوت نماید! اما از آن جا که فدک مسائل اصلی و حاشیه ای مهمی را، همراه خود داشته و دارد و ممکن است سؤال بسیاری از اقدار جامعه باشد، به بحثی نسبتاً اجمالی و کامل پیرامون آن می پردازیم.

«مشخصات فدک»

فدک سرزمین آباد و حاصلخیزی بود که در نزدیکی خیبر قرار داشت و فاصله ی آن با مدینه حدود ۱۴۰ کیلومتر بود و پس از دژهای خیبر محل اتکای یهودیان حجاز به شمار می رفت.^۱

۱- به کتاب معجم البلدان و مراصد الإطلاع، ماده «فدک» مراجعه شود.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از آنکه نیروهای یهود را در خیبر و وادی القری و تیما در هم شکست و خلأ بزرگی را که در شمال مدینه احساس می شد با نیروی نظامی اسلام پر کرد، برای پایان دادن به قدرت یهود در این سرزمین، که برای اسلام و مسلمانان کانون خطر و تحریک بر ضد اسلام به شمار می رفت، سفیری به نام «محیط» را نزد سران فدک فرستاد. یوشع بن نون که ریاست دهکده را به عهده داشت صلح و تسلیم را بر نبرد ترجیح داد و ساکنان آن جا متعهد شدند که نیمی از محصول هر سال را در اختیار پیامبر اسلام بگذارند و از آن پس زیر لوای اسلام زندگی کنند و بر ضد مسلمانان دست به توطئه نزنند. حکومت اسلام نیز، متقابلاً، تأمین امنیت منطقه ی آنان را متعهد شد. همان طور که می دانیم در اسلام سرزمین هایی که از طریق جنگ و نبرد نظامی گرفته شود متعلق به عموم مسلمانان است و اداره ی آن به دست حاکم شرع خواهد بود. ولی سرزمینی که بدون هجوم نظامی و نبرد در اختیار مسلمانان قرار می گیرد مربوط به شخص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام پس از اوست و ایشان به هر شکل صلاح بدانند درباره آن اقدام خواهند کرد. در کتاب های فقهی این مطلب در «کتاب جهاد» تحت عنوان «فیء» بحث شده است.

در نتیجه طبق آیه ۲۶ سوره اسراء و شأن نزول آن، حضرت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طبق دستور پروردگار این زمین شخصی را به حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام بخشیده و مالک حقیقی آن زمین از آن پس، حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام بوده است.

«چرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فدک را به دختر خود بخشید؟»

می دانیم تاریخ زندگی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خاندان او به خوبی گواهی می دهد که آنان هرگز دلبستگی به دنیا نداشته اند و چیزی که در نظر آنان ارزشی نداشت همان ثروت دنیا بود. لکن به دلایلی که ذیلاً ذکر می شود پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طبق دستور پروردگار باید این کار را انجام می دادند:

۱- زمامداری مسلمانان پس از فوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، طبق تصریحات مکرر آن حضرت، با امیرمؤمنان علیه السلام بود و این مقام و منصب به هزینه ی سنگین نیاز داشت. حضرت علی علیه السلام برای اداره امور وابسته به منصب خلافت می توانست از درآمد فدک به نحو احسن استفاده کند. گویا دستگاه خلافت از این پیش بینی پیامبر صلی الله علیه و آله مطلع شده بود که در همان روزهای نخست فدک را از دست خاندان پیامبر خارج کرد.

۲- خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله که مظهر کامل آن یگانه دختر وی و نور دیدگانش حضرت حسن علیه السلام و حضرت حسین علیه السلام بودند، باید پس از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله با اتکاء به درآمد شخصی خود، نیازی به کسی یا کسانی در این زمینه نداشته باشند و حیثیت و آبروی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله برای همیشه محفوظ باشد و زمین فدک می توانست برای این امر مهم کارساز باشد.

برای تأمین این منظور پیامبر صلی الله علیه و آله طبق دستور پروردگار فدک را به دختر خود بخشید. ۳- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانست که گروهی کینه حضرت علی علیه السلام را در دل دارند، زیرا بسیاری از بستگان ایشان به شمشیر وی در میدان های جهاد کشته شده بودند و فرزندان آن ها و خانواده های آنان نمی دانستند که پدران و همسران آن ها در میدان جنگ و رو در رو با آن حضرت و پس از فرصت های زیادی که در اختیار داشتند و استفاده نکردند کشته شده اند نه این که به نا حق کشته شده باشند و حضرت علی علیه السلام جز اجرای دستورات پروردگار متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله کار دیگری انجام نداده بودند لکن با این حال باز هم آن حضرت به خانه های ایتام شخصاً سرکشی کرده و برای آن ها طعام و لباس می بردند و اتفاقاً بعضی از این خانواده ها کسانی بودند که همسران آن ها در جنگ با آن حضرت کشته شده بودند.

از این جهت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با علم خدادادی خود می دانست که در آینده نیز چنین اتفاقاتی خواهد افتاد فلذا برای تأمین این مخارج و برای تأمین شیعیان فقیر

و مخارجی دیگر از این قسم، آن حضرت به امر خداوند، فدک را در اختیار حضرت زهرا (علیها السلام) گذاشتند.

«ویژگی دیگر فدک»

فدک یک منطقه ی حاصلخیز بود که می توانست حضرت علی (علیه السلام) را در راه رسیدن به اهداف الهی خویش (هم چنان که در مورد قبل ذکر شد) کمک کند.

حلبی، مورخ معروف اهل تسنن، در سیره ی خود می نویسد:

ابوبکر مایل بود که فدک در دست دختر پیامبر باقی بماند و حق مالکیت فاطمه را در ورقه ای تصدیق کرد؛ اما عمر از دادن ورقه به فاطمه مانع شد و رو به ابوبکر کرد و گفت: فردا به درآمد فدک نیاز شدیدی پیدا خواهی کرد، زیرا اگر مشرکان عرب بر ضد مسلمانان قیام کنند از کجا هزینه ی جنگی را تأمین می کنی؟^۱

(البته با مطالعه تاریخ اسلام می توان گفت: که دلیل خلیفه دوم برای از دست ندادن فدک در واقع دلیلی ظاهری برای قانع کردن مردم بوده است ولی نیت باطنی او همان است که در آغاز بدان اشاره شد.)

از گفتار خلیفه دوم می توان فهمید که این زمین به لحاظ اقتصادی حائز اهمیت بوده و مورد توجه قرار گرفته است. اما آن چیزی که در منطق خلفا روشن است، صرفاً تأمین هزینه جنگ و استفاده نادرست از درآمد فدک برای رسیدن به اهداف سیاسی نادرست خود بوده که تاریخ ۲۵ ساله آنان این مطلب را گواهی می دهد.

اما روش و منطق امیر مؤمنان علی (علیه السلام) رسیدن به اهداف الهی خویش و تأمین نیازهای مردم و جامعه اسلامی و حفظ حکومت اسلامی بوده است.

گواه این مطلب تاریخ ۵ ساله حکومت ایشان است. چه بسا همین عدالت خواهی و اجرای احکام الهی ایشان بود که باعث شهادت ایشان شد.

۱- سیره حلبی، ج ۳، ص ۴۰۰

پس به همان دلایلی که پیامبر اسلام به درآمدهای اقتصادی برای تأمین حکومت نیاز داشتند حضرت امیرمؤمنان نیز به این درآمد نیاز داشتند.

ابن ابی الحدید دانشمند معروف اهل سنت در این رابطه می گوید:

من به یکی از دانشمندان مذهب امامیه درباره ی فدک چنین گفتم: دهکده ی فدک آن چنان وسعت نداشت و سرزمین به این کوچکی، که جز چند نخل در آنجا نبود، اینقدر مهم نبود که مخالفان فاطمه در آن طمع ورزند. او در پاسخ من گفت: تو در این عقیده اشتباه می کنی. شماره نخل های آنجا از نخل های کنونی کوفه کمتر نبود.

به طور مسلم ممنوع ساختن خاندان پیامبر ﷺ از این سرزمین حاصلخیز برای این بود که مبدا امیرمؤمنان از درآمد آنجا برای مبارزه با دستگاه خلافت استفاده کند. لذا نه تنها فاطمه را از فدک محروم ساختند، بلکه کلیه ی بنی هاشم و فرزندان عبدالمطلب را از حقوق مشروع خود (خمس غنائم) هم بی نصیب نمودند. فلذا افرادی که باید مدام به دنبال تأمین زندگی بروند و با نیامندی به سر ببرند هرگز فکر مبارزه با وضع موجود را در مغز خود نمی پروراندند.^۱

امام موسی ابن جعفر (علیه السلام) حدود مرزی فدک را در حدیثی چنین توصیف می کند:

فدک از یک طرف به «عدن»، از طرف دوم به «سمرقند» از جهت سوم به «أفریقا»، از جانب چهارم به دریاها و جزیره ها و ارمنستان و... محدود می شد.^۲

به طور مسلم فدک، که بخشی از خیبر بود، چنان حدودی نداشت!

مقصود امام کاظم (علیه السلام) این بوده است که تنها سرزمین فدک از آنان غضب نشده است بلکه حکومت بر ممالک پهناور اسلامی که حدود چهارگانه ی آن در سخن امام تعیین شده از اهل بیت گرفته شده است.

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۶

۲- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۴

قطب الدّین راوندی می نویسد:

پیامبر ﷺ سرزمین فدک را به مبلغ بیست و چهار هزار دینار اجاره داد. در برخی از احادیث هفتاد هزار دینار نیز نقل شده است و این اختلاف به حسب تفاوت درآمد سالانه آن بوده است.

هنگامی که معاویه به خلافت رسید فدک را میان سه نفر تقسیم کرد: یک سوم آن را به مروان ابن حکم و یک سوم دیگر را به عمرو ابن عثمان و ثلث آخر را به فرزند خود یزید داد و چون مروان به خلافت رسید همه سهام را جزء اموال خود قرار داد.

از این نحوه تقسیم استفاده میشود که فدک سرزمین قابل ملاحظه ای بوده است که معاویه آن را میان سه نفر، که هر یک نماینده ی فامیل بزرگی بود، تقسیم کرد.

اگر فدک به گفته ابوبکر بیت المال بوده چرا معاویه آن را بین فامیل خود تقسیم کرده است؟!

با توجه به مشخصات فدک و درآمد آن می توان به انگیزه های تصرف فدک توسط خلفا پی برد.

یکی از عوامل مهم تصرف فدک ترس از قدرت اقتصادی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بود. چرا که امام علی (علیه السلام) از طرف خداوند به عنوان جانشین پیامبرش انتخاب شده و به مردم معرفی شده بود. آن حضرت دارای علم و تقوا و سوابق درخشان و قرابت با پیامبر ﷺ بود و توصیه های آن حضرت در حق او قابل انکار نبود و هرگاه فردی با این شرایط و زمینه ها قدرت مالی نیز داشته باشد و بخواهد با دستگاه متزلزل خلافت رقابت کند، این دستگاه با خطر بزرگی روبرو خواهد گردید.

در این صورت، اگر سلب امکانات و شرایط دیگر حضرت علی (علیه السلام) امکان پذیر نیست و نمی توان با زمینه های مساعدی که در وجود اوست مبارزه کرد، ولی می توان آن حضرت را از قدرت اقتصادی سلب کرد.

از این رو برای تضعیف خاندان و موقعیت حضرت علی علیه السلام فدک را از دست مالک واقعی آن خارج ساختند و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را از نظر اقتصادی تضعیف کردند. این حقیقت از گفتگوی عمر با خلیفه به روشنی استفاده می شود. وی به ابوبکر گفت:

مردم بندگان دنیا هستند و جز آن هدفی ندارند. تو خمس و غنائم را از علی بگیر و فدک را از دست او بیرون آور، که وقتی مردم دست او را خالی دیدند، او را رها کرده، به تو متمایل می شوند.^۱

گواه دیگر بر این مطلب این است که دستگاه خلافت نه تنها خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را از فدک محروم کرد، بلکه آنان را از یک پنجم غنائم جنگی نیز، که به تصریح قرآن متعلق به خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله است^۲، محروم ساخت و پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله دیناری از این طریق به آن ها پرداخت نشد.

تاریخ نویسان غالباً تصور می کنند که اختلاف حضرت فاطمه علیها السلام با خلیفه وقت تنها بر سر فدک بود، در صورتی که اختلافات آن حضرت با خلیفه وقت در ابعاد مختلف و موضوعات اعتقادی و فقهی بود اما در بُعد اقتصادی آن حضرت در سه موضوع با حکومت خلفای غاصب اختلاف داشت که عبارت بودند از:

- ۱- فدک، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وی بخشیده بود.
- ۲- میراثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله برای او باقی مانده بود.
- ۳- سهم ذی القربی که به تصریح قرآن یکی از مصارف ضمن غنائم است.

۱-ناسخ التواریخ، ص ۱۲۲

۲-سوره انفال آیه ۴۱

عمر می گوید: وقتی فاطمه (علیها السلام) فدک و سهم ذی القربی را از خلیفه خواست، خلیفه ابا کرد و آن ها را نداد. انس بن مالک می گوید: فاطمه (علیها السلام) نزد خلیفه آمد و آیه خمس را که در آن سهمی برای خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مقرر شده قرائت کرد. خلیفه گفت: قرآنی که تو می خوانی من نیز می خوانم. من هرگز سهم ذی القربی را نمی توانم به شما بدهم بلکه حاضرم هزینه ی زندگی شما را از آن تأمین کنم و باقی را در مصالح مسلمانان مصرف کنم. فاطمه گفت: حکم خدا این نیست. وقتی آیه خمس نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

بر خاندان محمد بشارت باد که خداوند(از فضل و کرم خود) آنان را بی نیاز ساخت. خلیفه گفت: به عمر و ابوعبیده مراجعه می کنم، اگر با نظر تو موافقت کردند حاضرم همه سهمیه ی ذی القربی را به تو بپردازم! وقتی از آن دو سؤال شد آنان نیز نظر خلیفه را تأیید کردند.

فاطمه (علیها السلام) از این وضع سخت تعجب کرد و دریافت که آنان با هم تبانی کرده اند.^۱ کار خلیفه جز اجتهاد در برابر نص نبود. قرآن کریم با صراحت کامل می گوید که یک سهم از خمس غنایم مربوط به ذی القربی است، ولی او به بهانه ی اینکه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این زمینه چیزی نشنیده است به تفسیر آیه پرداخته و گفت: باید به آل محمد (صلی الله علیه و آله) به اندازه ی هزینه ی زندگی پرداخت و باقی مانده را در راه مصالح اسلام صرف کرد.

این تلاش ها جز برای این نبود که دست امام (علیه السلام) را از مال دنیا تهی کنند و او را محتاج خویش سازند تا نتواند اندیشه قیام بر ضد حکومت را عملی کند. از نظر فقه شیعه، به گواهی روایاتی که از جانشینان پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) به دست ما رسیده است، سهم ذی القربی ملک شخصی خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست.

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۳-۲۳۰

زیرا اگر قرآن برای ذی القربی چنین سهمی قائل شده است به جهت این است که دارنده ی این عنوان، پس از پیامبر ﷺ، حائز مقام زعامت و امامت است. از این رو، باید سهم خدا و پیامبر و ذی القربی، که نیمی از خمس غنائم را تشکیل می دهند و به خویشاوندان پیامبر ﷺ که ولی و زعیم مسلمانان نیز هست برسد و زیر نظر او مصرف شود. خلیفه به خوبی می دانست که اگر فاطمه زهرا (علیها السلام) سهم ذی القربی را می طلبد مال شخصی خود را نمی خواهد بلکه سهمی را می خواهد که باید شخصی که دارای عنوان ذی القربی است آن را دریافت کرده، به عنوان زعیم مسلمانان در مصالح آن ها صرف کند و چنین شخصی پس از رسول اکرم ﷺ جز حضرت علی (علیه السلام) کسی نیست و دادن چنین سهمی به حضرت علی (علیه السلام) یک نوع عقب نشینی از خلافت و اعتراف به زعامت امیرمؤمنان است.

از بیان این مطالب انگیزه تصرف فدک توسط خلفا به خوبی روشن می شود. در پرونده فدک شاکی و مدعی دخت گرامی پیامبر اکرم ﷺ حضرت زهرا (علیها السلام) است که مقام و موقعیت و طهارت و عصمت او بر همه معلوم می باشد.

طرف شکایت، رئیس حزب حاکم و خلیفه ی وقت ابوبکر است که پس از پیامبر ﷺ زمام قدرت را به دست گرفت و گروهی از ترس و گروهی به طمع گرد او بودند. از مرگ پیامبر ﷺ ده روز بیشتر نگذشته بود که به حضرت زهرا (علیها السلام) خبر رسید که مأموران خلیفه، کارگران او را از سرزمین فدک بیرون کرده اند و رشته ی کار را بدست گرفته اند. از این رو، حضرت زهرا (علیها السلام) با گروهی از زنان بنی هاشم به قصد باز پس گرفتن حق خویش به نزد خلیفه رفت و گفت و گویی به شرح زیر میان او و خلیفه انجام گرفت.

دختر گرامی پیامبر اسلام ﷺ فرمود:

«چرا کارگران مرا از سرزمین فدک اخراج کردی و چرا مرا از حق خویش بازداشتی؟»
خلیفه گفت:

«من از پدرت شنیده ام که پیامبران از خود چیزی را به ارث نمی گذارند!»

فاطمه علیها السلام فرمود:

«فدک را پدرم در حال حیات خود به من بخشیده و من در زمان حیات پدرم مالک آن بودم.»

خلیفه گفت:

«آیا برای این مطلب گواهانی داری؟»

فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:

«آری دارم. گواهان من عبارت اند از: علی و امّ ایمن.»

و آن دو به درخواست حضرت زهرا علیها السلام به مالکیت او بر فدک در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی دادند. در حالی که بسیاری از نویسندگان تنها از علی و امّ ایمن به عنوان شهود دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله نام برده اند، برخی می نویسند که حسن و حسین علیهما السلام نیز گواهی دادند.^۱

بلکه فخر رازی در تفسیرسوره حشر، ج ۸، ص ۱۲۵ می گوید: غلامی از غلامان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز به حقانیت حضرت زهرا علیها السلام گواهی داد، ولی نام او را نمی برد. ولی بلاذری در فتوح البلدان ص ۴۳ به نام آن غلام تصریح می کند و می گوید: او «رباح» غلام پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

از نظر تاریخی می توان گفت که این دو نقل با هم منافاتی ندارد، زیرا طبق نقل مورخان، خلیفه شهادت یک مرد و زن را برای اثبات مدّعا کامل ندانسته است. از این جهت ممکن است دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله، برای تکمیل شهود، حسنین علیهما السلام و غلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله را آورده باشد.

از نظر احادیث شیعه، دخت پیامبر، علاوه بر شهود یاد شده، اسماء بنت عمیس را آورد.

۱- این حقیقت را مسعودی در مروج الذهب، بخش آغاز خلافت عباسی و حلبی در سیره خود ج ۳، ص ۴۰ نقل کرده اند.

و نیز در احادیث ما وارد شده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مالکیت زهرالهی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بر فدک را در نامه ای تصدیق کرده بود.^۱

و طبعاً حضرت زهرالهی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ به آن نامه استناد نموده اند. امیرمؤمنان رَضِيَ اللهُ عَنْهُ پس از اقامه شهادت، خلیفه را به اشتباه خود متوجه ساخت. زیرا وی از کسی شاهد می خواست که فدک در تصرف او بود و مطالبه شاهد از متصرف، بر خلاف موازین قضایی اسلام است. از این لحاظ رو به خلیفه کرد و فرمود:

هرگاه من مدعی مالی باشم که در دست مسلمانی است، از چه کسی شاهد می طلبی؟
از من شاهد می طلبی که مدعی هستم یا از شخص دیگر که مال در اختیار و تصرف اوست؟

خلیفه گفت:

در آن موقع من از تو گواه می طلبم.

علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فرمود:

مدهاست که فدک در اختیار و تصرف ماست. اکنون که مسلمانان می گویند فدک از اموال عمومی است باید آنان شاهد بیاورند نه این که از ما شاهد بخواهی!

و خلیفه در برابر منطق نیرومند امام رَضِيَ اللهُ عَنْهُ سکوت کرد.^۲

تا این جا اعتراضات حضرت زهرالهی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ و امیرمؤمنان رَضِيَ اللهُ عَنْهُ و شاهد گرفتن دیگران بر اثبات حق خود به خوبی روشن شد. حال باید دید که عکس العمل خلیفه در این باره چه بوده است؟ مورخان پاسخ هایی را ثبت کرده اند که از جمله آن، گفته شده است که خلیفه گواهان دخت گرامی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برای اثبات مدعی او کافی دانست و قباله ای به نام او تنظیم کرد ولی سپس به اصرار عمر آن را نادیده گرفت.

۱-بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۰۵ و ۹۳ چاپ کمپانی

۲-احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۲۲ چاپ نجف

ابراهیم ابن سعید ثقفی در کتاب «الغارات» و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۷۴ می نویسند: خلیفه، پس از اقامه ی شهادت شهود، تصمیم گرفت که فدک را به دختر پیامبر ﷺ بازگرداند.

پس در یک ورقه از پوست، قباله ی فدک را به نام فاطمه (علیها السلام) نوشت. فاطمه (علیها السلام) از خانه او بیرون آمد. در بین راه با عمر مصادف شد و عمر از ماجرا آگاه گردید و قباله را از وی خواست و به حضور خلیفه آمد و به اعتراض گفت:

فدک را به فاطمه دادی در حالی که علی به نفع خود شهادت می دهد و ام ایمن زنی بیش نیست. سپس آب دهان در نامه انداخت و آن را پاره کرد.

این ماجرا قبل از آنکه از سلامت نفس خلیفه حکایت کند، از تلون و ضعف نفس او حاکی است و می رساند که قضاوت او تا چه اندازه تابع تمایلات افراد بوده است.

ولی حلبی ماجرای فوق را به صورت دیگر نقل می کند و می گوید:
خلیفه مالکیت فاطمه را تصدیق کرد.

ناگهان عمر وارد شد و گفت:

نامه چیست؟

وی گفت:

مالکیت فاطمه را در این ورقه تصدیق کرده ام.

وی گفت:

تو به درآمد فدک نیازمند هستی، زیرا اگر فردا مشرکان عرب بر ضد مسلمانان قیام کنند از کجا هزینه ی جنگی را تأمین خواهی کرد؟ سپس نامه را گرفت و پاره کرد.

امری که خلیفه را از تصدیق دخت گرامی پیامبر ﷺ بازداشت همان است که ابن ابی الحدید از استاد بزرگ و مدرس بغداد علی ابن الفار نقل می کند.

وی می گوید:

من به استاد گفتم: آیا زهرا در ادعای خود راستگو بوده است؟

گفت: بلی.

گفتم: چرا خلیفه حق مسلم او را در اختیارش نگذاشت؟

در این موقع استاد لبخندی زد و با کمال وقار گفت:

اگر در آن روز سخن او را می پذیرفت و به این جهت که او زنی راستگو است، بدون درخواست شاهد، فدک را به وی باز می گرداند، فردا او از این موقعیت به سود شوهر خود علی استفاده می کرد و می گفت که خلافت متعلق به علی است، و در آن صورت، خلیفه ناچار بود خلافت را به علی تفویض کند؛ چرا که وی را (با این اقدام خود) راستگو می دانست. ولی برای اینکه باب تقاضا و مناظرات بسته شود او را از حق مسلم خود ممنوع ساخت.^۱

پس از بیان این مطالب لازم است به ادعای مهمی که ابوبکر در مقابل حضرت زهرا (علیها السلام) در رابطه با فدک مطرح کرد اشاره نمود. مطلب مهمی که ابوبکر مدعی آن شد و امروزه اهل سنت از آن برای رد حقایق و مالکیت فدک استفاده می کند این بود که «پیامبران از خود ارث باقی نمی گذارند» و برای این گفته ی خود به حدیثی از پیامبر اشاره می کند که ایشان فرمود:

«لَا نُورَثُ، مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ»

برای شناسایی صحت حدیثی که خلیفه نقل کرد، بهترین راه این است که مضمون حدیث را بر آیات قرآن عرضه بداریم و در صورت تصدیق آن را پذیرفته، در صورت تکذیب آن را کنار بگذاریم.

وقتی به آیات قرآن مراجعه می کنیم می بینیم کتاب آسمانی قرآن، در دو مورد از وراثت فرزندان پیامبران سخن گفته، میراث بردن آنان را یک مطلب مسلم گرفته است. اینک آیاتی که بر این مطلب گواهی می دهند:

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۴

الف) ارث بردن یحیی از زکریا
 وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا
 يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا
 من از (پسر عموهایم) پس از درگذشت خویش می ترسم
 و زن من نازا است. پس مرا از نزد خویش فرزندی عطا کن
 که از من و از خاندان یعقوب ارث ببرد
 و پروردگارا! او را پسندیده قرار ده (سوره مریم آیه ۵ و ۶)

این آیه را به هر فردی که از مشاجره ها به دور باشد عرضه کنید خواهد گفت که حضرت زکریا از خداوند برای خود فرزندی خواسته است که وارث او باشد، زیرا از دیگر وارثان خود ترس داشته و نمی خواسته که ثروتش به آنان برسد. اینکه او چرا ترس داشت می توانید توضیحات آن را ذیل آیه شریفه در تفاسیر دنبال کنید. مراد واضح و اصلی از «یَرِثُنِي» همان ارث بردن از مال است. البته این مطلب به این معنی نیست که این لفظ در غیر وراثت مالی، مانند وراثت علوم و نبوت، به کار نمی رود بلکه مقصود این است که تا قرینه قطعی بر معنی دوم نباشد، مقصود از آن، ارث مال خواهد بود نه علم و نبوت.

از طرفی دیگر نبوت و رسالت فیض الهی است که از جانب پروردگار متعال به هر کس که بخواهد اعطا می شود و شرایط خاص خود را دارد، هر چند فرزند خود پیامبر باشد. بنابراین زکریا نمی توانست از خداوند درخواست فرزندی کند که وارث نبوت و رسالت او باشد.

مؤید این مطلب، قرآن کریم است، آنجا که می فرماید:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ

خداوند داناست به اینکه رسالت خود را در کجا قرار دهد

(سوره انعام آیه ۱۲۴)

ب) ارث بردن سلیمان از داوود

وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ

سلیمان از داوود ارث برد (سوره نمل آیه ۱۶)

شکی نیست که مقصود از آیه این است که سلیمان مال و سلطنت را از داوود به ارث برد و تصور اینکه مقصود، وراثت در علم بوده است از دو نظر مردود است: اولاً: لفظ «وَرِثَ» در اصطلاح همگان، همان ارث بردن از اموال است و تفسیر آن به وراثت در علم، تفسیر به خلاف ظاهر است که بدون قرینه ی قطعی صحیح نخواهد بود. ثانیاً: چون علوم اکتسابی از طریق استاد به شاگرد منتقل می شود و به طور مجاز صحیح است که گفته شود «فلانی وارث علوم استاد خود است» ولی از آنجا که مقام نبوت و علوم الهی موهبتی است و اکتسابی و موروثی نیست و خداوند به هر کسی بخواهد آن را می بخشد، تفسیر وراثت به این نوع علوم و معارف و مقامات و مناصب تا قرینه ی قطعی در کار نباشد صحیح نخواهد بود. زیرا پیامبر بعدی نبوت و علم را از خدا گرفته نه از پدر. گذشته از این، در آیه ماقبل این آیه، خداوند درباره ی داوود و سلیمان چنین می فرماید:

وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا

وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ

ما به داوود و سلیمان علم و دانش دادیم و هر دو گفتند:

سپاس خدا را که ما را بر بسیاری از بندگانش با ایمان خود برتری داد. (سوره نمل آیه ۱۵) آیا ظاهر آیه این نیست که خداوند به هر دو نفر علم و دانش عطا کرد و علم آن ها موهبتی بوده است نه موروثی؟

با توجه به مطالب یاد شده، این آیه (نمل، ۱۶) و آیه پیش (مریم، ۶) به روشنی ثابت می کنند که شریعت الهی درباره پیامبران پیشین این نبوده که فرزندان آنان از ایشان ارث نبرند، بلکه اولاد آنان نیز همچون فرزندان دیگران از یکدیگر ارث می برند.

به جهت صراحت آیات مربوط به وراثت یحیی و سلیمان از اموال پدرانشان، دخت گرامی پیامبر ﷺ در خطبه‌ی آتشین خود، که پس از درگذشت رسول اکرم ﷺ در مسجد ایراد کرد، با استناد به این دو آیه بر بی‌پایه بودن این اندیشه استدلال کرد و فرمود:

هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكْمًا وَعَدْلًا وَ نَاطِقًا وَ فَصْلًا يَقُولُ:
«يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» وَ «وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ».

این کتاب خدا حاکم است و دادگر و گویا است و فیصله بخش، که می‌گوید:

«[یحیی] از من [زکریا] و از خاندان یعقوب ارث ببرد»

(و نیز می‌گوید) «سلیمان از داود ارث برد»^۱

مطلب بیان شده پیرامون آیات قرآن به روشنی ثابت کرد که وارثان پیامبران از آنان ارث می‌برند و ارث آنان پس از درگذشتشان به عنوان صدقه در میان مستمندان تقسیم نمی‌شود.

اکنون وقت آن رسیده است که متن روایاتی را که دانشمندان اهل سنت نقل کرده‌اند و عمل خلیفه اول را، در محروم ساختن دخت گرامی پیامبر ﷺ از ارث پدر، از آن طریق توجیه نموده‌اند مورد بررسی قرار دهیم. ابتدا متون احادیثی را که در کتاب‌های حدیث وارد شده است نقل می‌کنیم، سپس در مفاد آن‌ها به داوری می‌پردازیم:

۱- نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَأَنْوَرُتْ ذَهَبًا وَ لَافِضَةٌ وَ لَا أَرْضًا وَ لَا عِقَارًا وَ لَا دَارًا وَ لَكِنَّا نُورُتْ الْأَيْمَانَ وَ الْحِكْمَةَ وَ الْعِلْمَ وَ السُّنَّةَ

ما گروه پیامبران طلا و نقره و زمین و خانه به ارث نمی‌گذاریم؛ ما ایمان و حکمت و دانش و حدیث به ارث می‌گذاریم.

۲- إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَأَيُّورُتُونَ

پیامبران چیزی را به ارث نمی‌گذارند (یا موروث واقع نمی‌شوند)

۱- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۴۵، طبع نجف

۳- إِنْ النَّبِيِّ لَا يُورَثُ

پیامبر چیزی به ارث نمی‌گذارد (یا موروث واقع نمی‌شود)

۴- لَا نُورَثُ؛ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ

چیزی به ارث نمی‌گذاریم، آنچه از ما بماند صدقه است.

اینها متون احادیثی است که محدثان اهل تسنن آن‌ها را نقل کرده‌اند. خلیفه اول، در بازداشتن دخت گرامی پیامبر ﷺ از ارث آن حضرت، به حدیث چهارم استناد می‌جست. در این مورد، متن پنجمی نیز هست که ابوهریره آن را نقل کرده است ولی چون وضع احادیث وی معلوم است تا آنجا که ابوبکر جوهری، مؤلف کتاب «السقیفه» درباره این حدیث به غرابت متن آن اعتراف کرده است از نقل آن خودداری کرده، به تجزیه و تحلیل چهار حدیث مذکور می‌پردازیم.

درباره ی حدیث نخست می‌توان گفت که مقصود این نیست که پیامبران چیزی از خود به ارث نمی‌گذارند، بلکه غرض این است که شأن پیامبران آن نبوده که عمر شریف خود را در گردآوری طلا و نقره و آب و ملک صرف کنند و برای وارثان خود ثروتی بگذارند. یادگاری که از آنان باقی می‌ماند طلا و نقره نیست، بلکه همان حکمت و دانش و سنت است. این مطلب غیر این است که بگوییم اگر پیامبری عمر خود را در راه هدایت و راهنمایی مردم صرف کرد و با کمال زهد و پیراستگی زندگی نمود، پس از درگذشت او، به حکم اینکه پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذارند، باید فوراً ترکۀ او را از وارثان او گرفت و صدقه داد.

به عبارت روشن‌تر، هدف حدیث این است که امت پیامبران یا وارثان آنان نباید انتظار داشته باشند که آنان پس از خود مال و ثروتی به ارث بگذارند، زیرا آنان برای این کار نیامده‌اند، بلکه برانگیخته شده‌اند که دین و شریعت و علم و حکمت را در میان مردم اشاعه دهند و اینها را از خود به یادگار بگذارند لکن اگر از مال دنیا نیز چیزی باقی ماند بین ورثه تقسیم می‌شود.

از طریق دانشمندان شیعه حدیثی به این مضمون از امام صادق علیه السلام نقل شده است و این گواه بر آن است که مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله همین بوده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«دانشمندان وارثان پیامبران هستند زیرا پیامبران درهم و دیناری به ارث نگذاشته اند بلکه (برای مردم) احادیثی را از احادیث خود به یادگار نهاده اند»^۱

هدف این حدیث و مشابه آن این است که: شأن پیامبران مال اندوزی وارث گذاری نیست؛ بلکه شایسته‌ی حال آنان این است که برای امت خود علم و ایمان باقی بگذارند. لذا این تعبیر گواه آن نیست که اگر پیامبری چیزی از خود به ارث گذاشت باید آن را از دست وارث او گرفت. از این بیان روشن می شود که مقصود از حدیث دوم و سوم نیز همین است، هر چند به صورت کوتاه و مجمل نقل شده‌اند.

تا این جا سه حدیث نخست را به طور صحیح تفسیر کرده، اختلاف آن ها را با قرآن مجید که حاکی از وارث فرزندان پیامبران از آنان است، بر طرف ساختیم.

حال به بررسی حدیث چهارم می پردازیم. بررسی این حدیث دقت بیشتری می طلبد، زیرا در آن توجیه یاد شده جاری نیست و به صراحت می گوید که ترکیه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله یا پیامبران به عنوان «صدقه» باید ضبط شود.

اکنون سؤال می شود که اگر هدف حدیث این است که این حکم درباره تمام پیامبران نافذ و جاری است، در این صورت مضمون آن مخالف قرآن مجید بوده، از اعتبار ساقط خواهد شد و اگر مقصود این است که این حکم تنها درباره پیامبر اسلام جاری است و تنها او در میان تمام پیامبران چنین خصیصه‌ای دارد، در این صورت باید دلیل معتبری از قرآن یا احادیث صحیحه در این زمینه موجود باشد که متأسفانه این طور نیست و حدیث خلیفه اول نیز از جهاتی فاقد اعتبار است که هم اکنون به آن می پردازیم:

۱- مقدمه معالم، ص ۱، به نقل از کلینی (ره)

۱- از میان یاران پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، خلیفه اول در نقل این حدیث متفرد است (یعنی تنها است) و احدی از صحابه حدیث یاد شده را نقل نکرده است.^۱ تا آن که ابن حجر تفرد او را در نقل این حدیث گواه بر اعلمیت او می‌گرفته است! ابن ابی الحدید می‌نویسد:

پس از درگذشت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ابوبکر در نقل این حدیث متفرد بود و احدی جز او این حدیث را نقل نکرد. فقط گاهی گفته می‌شود که مالک ابن اوس نیز حدیث یاد شده را نقل کرده است. آری، برخی از مهاجران در دوران خلافت عمر به صحت آن گواهی داده‌اند.^۲

بنابراین، آیا صحیح است که خلیفه وقت، که خود طرف دعوا بوده است، به حدیثی استشهاد کند که در آن زمان جز او کسی از آن حدیث اطلاع نداشته است؟

۲- اگر حدیثی که خلیفه نقل کرد به راستی حدیثی صحیح و استوار بود، پس چرا موضوع فدک در کشاکش گرایش‌ها و سیاست‌های متضاد قرار گرفت و هر خلیفه‌ای در دوران حکومت خود به گونه‌ای با آن رفتار کرد؟

با مراجعه به تاریخ روشن می‌شود که فدک در تاریخ خلفا وضع ثابتی نداشت گاهی آن را به مالکان واقعی آن باز می‌گرداندند و گاهی مصادره می‌کردند و به هر حال، در هر عصری به صورت یک مسأله حساس و بغرنج اسلامی مطرح بود.^۳

۳- پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غیر از فدک ترکه دیگری هم داشت، ولی فشار خلیفه اول در مجموع ترکه پیامبر، بر فدک بود. از جمله اموال باقی مانده از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خانه‌های زنان او بود که به همان حال در دست آنان باقی ماند و خلیفه متعرض حال آنان نشد و هرگز به سراغ آنان نفرستاد که وضع خانه‌ها را روشن کنند تا معلوم شود که

۱-صواعق، ص ۱۹

۲-شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲۷

۳-برای آگاهی از این کشاکش‌ها به کتاب الغدیر ج ۷ ص ۱۵۹ تا ۱۹۶، ط نجف رجوع نمایید

آیا آنان ملک خود پیامبر بوده است یا اینکه آن حضرت در حال حیات خود آنها را به همسران خود بخشیده بوده است. ابوبکر، نه تنها این تحقیقات را انجام نداد، بلکه برای دفن جنازه خود در جوار مرقد مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دختر خود عایشه اجازه گرفت زیرا دختر خود را وارث پیامبر می دانست! (در این جا به عایشه نگفت که پیامبران چیزی از خود باقی نمی گذارند!) و نه تنها خانه های زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را مصادره نکرد، بلکه انگشتر و عمامه و شمشیر و مرکب و لباس های رسول خدا صلی الله علیه و آله را، که در دست علی علیه السلام بود، از او بازنگرفت و سخنی از آنها به میان نیاورد.

ابن ابی الحدید در برابر این تبعیض آن چنان مبهوت می شود که می خواهد توجیهی برای آن از خود بتراشد، ولی توجیه وی به اندازه ای سست و بی پایه است که شایستگی نقل و نقد را ندارد.^۱

آیا محرومیت از ارث مخصوص دخت پیامبر صلی الله علیه و آله بود یا شامل تمام وارثان او می شد، یا اینکه اساساً هیچ نوع محرومیتی در کار نبود، و صرفاً انگیزه های سیاسی، فاطمه علیها السلام را از ترکه ی او محروم ساخت؟

با تمامی مناظرات و احتجاجاتی که حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر داشت، بحث به نتیجه ای نرسید و فدک از آن حضرت گرفته شد. و حضرت چشم از این جهان فرو بست در حالی که بر خلیفه خشمگین بود. این مطلب از نظر تاریخ چنان روشن است که هرگز نمی توان آن را انکار کرد. بخاری محدث معروف جهان تسنن می گوید:

«وقتی خلیفه، به استناد حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد، فاطمه را از فدک بازداشت او بر خلیفه خشم کرد و دیگر با او سخن نگفت تا در گذشت».^۲

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۶۱

۲- صحیح بخاری، باب فرض الخمس، ج ۵، ص ۵ و کتاب غزوات، باب غزوه خیبر، ج ۶، ص ۱۹۶

در این باب افزوده است، فاطمه پس از پدر خود شش ماه زندگی کرد. وقتی درگذشت، شوهر وی، شبانه او را دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد.

ابن قتیبه در کتاب «الامامة و السياسة» (ج ۱، ص ۱۴) نقل می‌کند:

عمر به ابوبکر گفت: برویم نزد فاطمه، زیرا ما او را خشمگین کردیم. آنان به در خانه ی زهرا آمدند و اذن ورود خواستند. وی اجازه ورود نداد. تا آنکه با وساطت علی وارد خانه شدند، ولی زهرا روی از آن دو برتافت و پاسخ سلامشان را نداد.

پس از دلجویی از دخت پیامبر ﷺ و ذکر اینکه چرا فدک را به او نداده‌اند، زهرا در پاسخ آنان گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا از پیامبر شنیده‌اید که فرمود رضایت فاطمه رضایت من و خشم او، خشم من است؛ فاطمه دختر من است؛ هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس او را راضی سازد مرا راضی ساخته است. و هر کس زهرا را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است؟ در این موقع هر دو نفر تصدیق کردند که از پیامبر شنیده‌اند.

زهرا عليها السلام افزود:

من خدا و فرشتگان را گواه می‌گیرم که شما مرا خشمگین کردید و مرا راضی نساختید و اگر با پیامبر ملاقات کنم از دست شما به او شکایت می‌کنم. ابوبکر گفت:

من از خشم پیامبر و تو به خدا پناه می‌برم. در این موقع خلیفه شروع به گریه کرد و گفت: به خدا من پس از هر نمازی در حق تو دعا می‌کنم. این را گفت و گریه کنان خانه ی زهرا عليها السلام را ترک کرد. مردم دور او را گرفتند. وی گفت: هر فردی از شما با حلال خود، شب را با کمال خوشی به سر می‌برد در حالی که مرا در چنین کاری وارد کردید. من نیازی به بیعت شما ندارم. مرا از مقام خلافت عزل کنید.^۱

۱- جاحظ در رسائل خود ص ۳۰۰ سخن محققانه ای در این مورد دارد. برای آگاهی از نظر وی، علاقه مندان می‌توانند به آن مراجعه کنند

محدثان اسلامی، به اتفاق، این حدیث را از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند:

فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَعْضَبَهَا أَعْضَبَنِي

فاطمه پاره تن من است، هر کس او را خشمگین کند

مرا خشمگین ساخته است^۱

از تمامی مطالب و وقایع تاریخی بیان شده به آسانی می‌توان نتیجه گرفت که حقانیت حضرت زهرا عَلِهَا السَّلَامُ در مسئله فدک مُسَلَّم است و ذره‌ای شبهه و تردید در آن وجود ندارد. طرح مسائلی از قبیل ارث زنان، ارث نگذاشتن پیامبران و امثال این مباحث برای سرپوش گذاشتن بر این حقایق تاریخی و متوجه نمودن حواس‌ها به سمت و سوی باطل است. مسلماً باطل و سخن ناحق هیچ جایگاهی نداشته و حقیقت، خود را نمایان خواهد کرد.

۱- برای اطلاع از مدارک این حدیث به کتاب الغدیر ج ۷، ص ۲۳۵-۲۳۲ مراجعه کنید